

بومی سازی علم اقتصاد در ایران¹

دکتر مسعود درخشان²

عنوان «بومی کردن علم اقتصاد» عنوان جدیدی است و قبلاً چنین عنوانی مطرح نبوده است، بلکه پیش از این ذیل عنوان «اقتصاد اسلامی» یا «اسلامی کردن علوم اقتصادی» به این موضوع پرداخته شده است. در ابتدا ذکر دو مقدمه لازم است. اول اینکه کلمه «علم» در «بومی سازی علم اقتصاد» واژه‌ای است که باید در حوزه محدود علم اقتصاد تعریف شود فلذا با علم ریاضی یا پزشکی و ... متفاوت است. بنابراین علم در این جا در حوزه محدود علوم انسانی به کار رفته است. مقدمه دوم این است که علم اقتصاد علاوه بر مبانی نظری که دارد، بیشتر به لحاظ کاربردی و تجربی مورد توجه اندیشمندان قرار می‌گیرد و نوعاً موفقیت علم اقتصاد را در این می‌دانند که در عمل چقدر توانسته موجبات رشد مادی جوامع انسانی را فراهم کند. از سوی دیگر عدم موفقیت در دستاوردهای علمی اقتصاد را با این معیار ارزیابی می‌کنند که تا چه حد در مبارزه با پدیده‌هایی مانند تورم، بیکاری و توسعه یافتگی ناکام بوده است.

پس از این مقدمه کوتاه در باب تبیین جایگاه واژه علم در عبارت «بومی سازی علم اقتصاد»، به طرح دو برداشت مختلف از «بومی سازی علم اقتصاد» می‌پردازیم، به عبارت دیگر این موضوع را در دو حوزه دسته‌بندی می‌کنیم:

1- بومی سازی عملیاتی

2- بومی سازی بنیادین یا مبنایی.

¹ این سخنرانی در جمع دانشجویان دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد از دانشگاه امام صادق علیه السلام در تاریخ 1387/3/7 ایراد شده است.
² مؤسس دانشکده اقتصاد دانشگاه امام جعفر صادق علیه السلام.

1- بومی سازی عملیاتی: مربوط است به توجه به ابعادی از مطالعات اقتصادی که در کشور ما مغفول مانده است. برخی از این مسائل به تحولات اقتصاد جهانی مربوط است و برخی دیگر به اقتصاد کشور خودمان مرتبط می گردد. یک سری مسائل جدید در حوزه مطالعات اقتصادی به وجود می آید که ناشی از ارتباطات متقابل رشد علوم و فناوری و تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جوامع است که در یک بستر تاریخی متحول می شود و نمود پیدا می کند. به عنوان مثال آلودگی محیط زیست که ناشی از آلودگی صنعتی در قرن بیستم است طبعاً مسائلی دارد که ذیل اقتصاد محیط زیست بررسی می شود، حال آن که در قرن نوزدهم چنین حوزه ای وجود نداشت. در کشور ما نیز تا به حال توجه به آن نمی شد، ولی کم کم بستری آماده خواهد شد که به مسائل زیست محیطی هم در کنار فعالیت های اقتصادی توجه شود. بنابراین دانشکده های اقتصاد به این سمت می روند که اقتصاد محیط زیست را هم جزء مسائل آموزشی و پژوهشی خود قرار دهند و در واقع به تطبیق علم- اقتصاد با شرایط کشور می پردازند. به عنوان یک نمونه دیگر، رشد اقتصادی در کشورهای پیشرفته موجب رشد توریسم و گردشگری شده است. از آنجا که کشور ما نیز از جاذبه های گردشگری زیادی برخوردار است این نکته به ذهن متبادر می شود که ما هم راجع به اقتصاد توریسم مطالعه کنیم. نمونه دیگر اقتصاد آموزش و پرورش است، که در آن به مسائل آموزش و رشد فکری و همچنین بالا بردن مهارت در نیروی کار پرداخته می شود، حال آنکه در قرن نوزدهم چنین مسائلی مطرح نبود و در قرن بیستم مورد توجه قرار گرفت و در کشور ما نیز چند سالی است که نسبت به سالیان گذشته بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. اگر با این روال پیش برویم حوزه های دیگری از قبیل اقتصاد بهداشت نیز موضوعیت پیدا خواهد کرد. به عنوان نمونه با توجه به توسعه اخیر بازارهای بین المللی سرمایه و اینکه رشد این بازارها ناشی از رشد اقتصادی است، در کشور ما هم این آگاهی بوجود آمده است که در زمینه بازار سرمایه توجه کافی مبذول نشده و در زمینه دانش

اقتصاد مالی کوتاهی شده است؛ بنابراین تلاش می‌شود که به دوره‌های اقتصاد مالی بیشتر توجه شود و یا این دوره‌ها برای اولین بار بوجود آید و همین‌طور کتاب‌هایی مربوط به بازار سهام و ... منتشر گردد. بنابراین حوزه‌هایی در علم اقتصاد وجود دارد که قبلاً وجود نداشته و بعداً شکل گرفته‌اند، و شاید یک تعبیر از بومی‌سازی این است که توجه خویش را به حوزه‌هایی که در اقتصاد مغفول مانده است معطوف کنیم. بنابراین از این دیدگاه، بومی‌سازی علم اقتصاد به این معناست که ما از دانش اقتصاد که در مغرب زمین شکل گرفته و می‌توان گفت در نظام سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شده بهره بگیریم و درباره برخی از مسائلی که بطور ویژه در زندگی خودمان ملاحظه می‌کنیم، مطالعه کنیم و برای مشکلات هم راهکار مناسب پیدا کنیم. این حوزه را اصطلاحاً بومی‌سازی عملیاتی می‌نامیم.

در این جا حوزه‌هایی وجود دارد، برای مثال اقتصاد فرش، که به لحاظ تاریخی یک صنعت خاص ایرانی است و حجم قابل ملاحظه‌ای از نیروی انسانی در این صنعت مشغول به کار هستند ولی تا به حال چیزی با این عنوان در غرب مطرح نبوده تا بتوانیم از دانش موجود در مغرب زمین استفاده کنیم و مجموعه‌ای را با نام اقتصاد فرش مدون کنیم. در مورد اقتصاد اوقاف نیز وضع به همین منوال است. ما گستره عظیمی به نام موقوفات داریم که آثار اقتصادی زیادی دارد ولی ما نمی‌توانیم از دانش متعارف غربی جهت تدوین اقتصاد اوقاف یا موقوفات بهره بگیریم. در مورد اقتصاد نفت و اقتصاد گاز نیز وضع به همین منوال است. البته چون نفت و گاز در کشورهای دیگر هم وجود دارد طبعاً مطالعاتی در این حوزه‌ها انجام شده است، ولی در ایران بطور جدی به آن پرداخته نشده و ما باید در بومی‌سازی اقتصاد از بعد عملیاتی به این زمینه توجه ویژه کنیم زیرا در عین حال که ما صد سال است به تولید نفت مشغول هستیم تاکنون دوره دکترای اقتصاد نفت در کشور ما نبوده

است در حالی که در کشورهای دیگر وجود داشته است، مثلاً ژاپن با اینکه یک قطره نفت ندارد دارای مراکز تحقیقاتی بسیار پیشرفته‌تر از کشور ما در این حوزه می‌باشد.

وقتی از این دیدگاه به موضوع نگاه کنیم با یکسری مسائل روبرو می‌شویم که ریشه در اقتصاد سرمایه‌داری دارند. در این قلمرو ما 2 نوع برخورد می‌توانیم داشته باشیم. اول این که ما تئوری‌های مورد قبول دانشگاهیان مغرب زمین را مبنا قرار داده و آن‌ها را در دانشگاه‌های خودمان به عنوان موضوعات درسی ارائه بدهیم، برخوردی که تاکنون انجام داده‌ایم. دوم اینکه نقدهایی که در این حوزه‌ها به این تئوری‌ها وارد است را نیز در کشور خودمان مطرح کرده و بومی‌سازی را تا حدی توسعه دهیم و علاوه بر این که دانش مدون اقتصاد را با حوزه‌هایی که در کشور خودمان کمتر مورد توجه بوده تطبیق می‌دهیم، نقدهایی هم که به نظام سرمایه‌داری موجود است را مطرح کرده و سعی کنیم با توجه به آن نقدها، اندیشه‌هایی را در کشور مدون کنیم و نام این فرآیند را بومی‌سازی بگذاریم. به عنوان نمونه، اگر کینز بعد از جنگ جهانی دوم مساله دخالت دولت در اقتصاد را مطرح کرد و کارشناسان آمریکایی به ایران آمدند و پیرو تعالیم کینز در ایران نهادهای دخالت دولت مانند سازمان برنامه و ... را به وجود آوردند و به خاطر همین تعالیم کینز و نهادهایی که آمریکایی‌ها ساختند، بخش خصوصی به طور بی‌رحمانه‌ای کنار زده شد، ما در جهت بومی‌سازی شروع به مطالعه‌ی دقیق نقدهایی که به نظریه کینز وارد شده است کرده و بعد با توجه به همان نقدهایی که به نظام سرمایه‌داری وارد است، حضور دولت در اقتصاد خودمان را اصلاح کنیم. به عنوان مثال به مساله شکست بازار توجه ویژه کنیم و حوزه‌هایی که دخالت دولت در آن باید کمتر شود را کمتر کرده و حوزه‌هایی که بخش خصوصی باید بیشتر در آن فعالیت کند را گسترش دهیم و نام این را بومی‌سازی بگذاریم. در همین حوزه بومی‌سازی اقتصاد می‌توان یک گام جلوتر رفت و مسائل فرهنگی را هم وارد کرد. مثلاً در بحث اقتصاد مسکن، خصوصاً با توجه به اینکه مسکن در ایران

مسئله‌ای جدی است ولی به رغم این چندان مورد توجه نیست، باید با مطالعه اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری رشد دانش مسکن در آن‌ها را ارزیابی کنیم. یا ادبیات اقتصاد شهری را، که در مورد آن مطالعاتی در غرب صورت پذیرفته است، مطالعه کنیم و ببینیم شهرهای ما با چه سرعتی رشد کردند و چه بلایی بر سر اقتصاد روستایی آمده و سپس با توجه به سوابق فرهنگی که در کشور ما بوده سعی کنیم به نحوی تئوری‌های موجود را بشناسیم و به طور مناسب به کار بگیریم و نام این را بومی‌سازی علم اقتصاد بگذاریم. در زمینه اقتصاد اجتماعی هم اگر منظور ما اقتصاد بیمه یا تعاون است، در این راستا باید پیشرفت‌هایی که در دیگر کشورها شده‌است را بررسی کرده و در ایران به کار ببندیم. نمونه‌ی دیگر، اقتصاد امور خیریه است که حوزه‌ایست که در غرب در مورد آن کار شده است. اقتصاد امور خیریه بخش وسیعی از اقتصاد اروپا و آمریکا را در دست دارد و قطعاً مطالعات گسترده‌ای در این زمینه شده است. در کشور خودمان می‌توانیم صدقات، انفاق‌ها، کمک‌های مردمی را به کمک این تئوری‌ها بهتر بشناسیم.

ما به این کار بومی‌سازی عملیاتی می‌گوئیم. یعنی مسائلی را در کشورمان می‌بینیم که [به لحاظ تئوریک] مورد توجه نبوده‌است؛ در این حوزه‌ها از پیشرفت‌هایی که در دیگر کشورها شده استفاده می‌کنیم، یا آن‌ها را مستقیماً به کار می‌بندیم و یا اصلاحاتی را انجام می‌دهیم و سپس آن‌ها را به کار می‌گیریم. محور این نوع نگرش این است که هر نوع مطالعه‌ای که بکنیم حتی اگر دروس جدیدی را در دانشگاه تعریف کنیم مانند اقتصاد وقف، اقتصاد صدقات، اقتصاد امور عام‌المنفعه، اقتصاد مسکن، اقتصاد خانواده و ... مبنای کار ما این است که باید از دانش مدون اقتصادی که در نظام سرمایه‌داری ساخته و پرداخته شده بهره بگیریم و برای تجزیه و تحلیل مسائل ذریبط از آن‌ها استفاده کنیم. این چیزی است که از بومی‌سازی اقتصاد به ذهن می‌رسد.

حالا اشکال این نوع بومی سازی کجاست؟ برای اینکه متوجه اشکالش بشویم چند مثال مطرح می کنیم: چرا کشور آمریکا یا انگلیس و ... بومی سازی اقتصاد ندارند؟ شاید به این دلیل که نیازی به این کار احساس نمی کنند و می گویند چیزی را که دانشگاه ها مدون کردند و دانشمندان اقتصاد می گویند مسائل خودمان است و البته ممکن است کاستی هایی داشته باشد ولی با بکارگیری تئوری ها، کاستی ها را شناسائی کرده و در مسیر اصلاحات گام برمی داریم. ولی وقتی به فرانسه می رسیم اوضاع فرق می کند. نگرش سیاستمداران، اقتصاددانان، متفکرین و ... نسبت به اقتصاد آمریکا و انگلیس کمی متفاوت است و همه چیز را درست نمی پذیرند و معتقدند که بایستی دیدگاه فرانسوی به مسائل را به کار بگیرند. اگر به کشورهای اسکاندیناوی (مانند سوئد) برویم که در آن ها بینش های سوسیالیستی در قالب تعاونی ها غلبه دارد ملاحظه می کنیم که به رغم این که تئوری ها مانند هم است ولی نگرش ها کمی متفاوت است، و وقتی که نوبت به مسائل سیاست گذاری می رسد ملاحظه می کنیم که ماهیت سیاست ها متفاوت است و به مسائلی توجه می شود که آمریکا و انگلیس به آن ها توجهی ندارند، که در راس این مسائل مساله تعاونی است و حمایت های خاصی که در چهارچوب سوسیالیسم هنوز در این کشورها برقرار است. روس ها قبل از فروپاشی شوروی چیزی به نام بومی سازی اقتصاد نداشتند و اقتصاددانان روسی معتقد بودند که اقتصاد مختص به خود را دارند. پس متوجه می شویم که کشور بزرگی مانند شوروی، هفتاد سال با اقتصاد متفاوتی کار می کرد که بومی سازی اقتصاد آمریکایی نبود. به چین که می رویم می بینیم شکاف هایی به وجود آمده است: در حوزه کلان، سیاستگذاران دولت بر مبنای سوسیالیسم جلو می روند و در حوزه خرد و سرمایه گذاری خارجی و فعالیت بنگاه ها، به نحوی بومی سازی می کنند. از یک سو بورس هایی از نوع نایمکس راه می اندازند اما از سوی دیگر وقتی صحبت از اقتصاد دولتی است بر مبنای اقتصاد غرب تصمیم گیری نمی کنند. پس این مثال ها باعث می شود کمی تأمل کنیم. از همین چند مثال متوجه می شویم هر جا که فرهنگ ها، ارزش ها و جهان

بینی‌ها با نظام سرمایه‌داری متفاوت باشد به میزان این تفاوت، مساله بومی‌سازی از یک رویکرد عملیاتی فراتر می‌رود و به مساله‌ای ریشه‌ای تبدیل می‌شود. هر جا که این تفاوت‌ها کمتر باشد بومی‌سازی عملیاتی بیشتر می‌شود و در برخی جاها مانند انگلستان و آمریکا در حوزه عملیاتی هم نیازی به بومی‌سازی نیست چون انطباق کامل وجود دارد.

2- بومی‌سازی بنیادین یا مبانی:

این مطالعات نشان می‌دهد که فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌ها نقش اساسی در تعریف بومی‌سازی، حوزه بومی‌سازی و عمق بومی‌سازی ایفا می‌کنند. از این دیدگاه علت مطرح شدن بومی‌سازی اقتصاد در کشور ما این است که ما یک کشور اسلامی هستیم و می‌خواهیم از یک طرف از علم اقتصاد استفاده کنیم و این دانش بشری را که حاصل کار متفکران بوده از دست ندهیم و از طرف دیگر ارزش‌ها و فرهنگ و جهان‌بینی اسلامی خودمان را هم داشته باشیم فلذا باید به بومی‌سازی توجه کنیم. فرضیه‌ای که اینجا مطرح می‌شود این است که با توجه به فاصله زیادی که فرهنگ اسلامی ما، جهان‌بینی و ایدئولوژی ما در مقایسه با نظام سرمایه‌داری دارد بومی‌سازی اقتصاد باید خیلی فراتر از بعد عملیاتی برود، چنانچه قبلاً شوروی اینگونه بود و حتی حسابداری ملی شوروی متفاوت با آمریکا بود بنابراین خود آمریکایی‌ها باید حساب‌های ملی شوروی را به زبان خودشان ترجمه می‌کردند نه به زبان انگلیسی بلکه به معیارهای خودشان تا بفهمند GNP شوروی چقدر رشد کرده است؛ اقلامی را در این حساب‌ها می‌آوردند و واژه‌هایی وجود داشت که اصلاً در نظام سرمایه‌داری معنا پیدا نمی‌کرد و آمریکایی‌ها باید فکر می‌کردند که منظور از این اصطلاح چیست و ساختار اقتصادی شوروی چگونه متحول می‌شود. نباید فراموش کرد که این دو نظام سوسیالیست و سرمایه‌داری هر دو مبانی مادی دارند و اختلافشان در منطقشان است. هر دو ماتریالیست هستند ولی یکی دیالکتیکی عمل می‌کند.

پس نظام اقتصاد ما که مبنای الهی دارد باید خیلی متفاوت باشد چون با نظام سوسیالیست و سرمایه داری وجه مشترک ندارد، زیرا که مبنای آن‌ها ماتریالیستی است. به همین دلیل ما تا یک نظام غیر سرمایه‌داری را مطالعه نکنیم متوجه نمی‌شویم که چگونه نظام الهی و بویژه نظام اسلامی و بالخصوص فقه شیعه چه تفاوت‌هایی می‌تواند با نظام سرمایه‌داری داشته باشد. شما باید در تقسیم‌بندی مبانی، مبنای الهی و ماتریالیستی را از هم جدا کنید. نظام الهی خود تقسیم می‌شود به اسلام و سایر ادیان، و در اسلام، شیعه جایگاه ویژه دارد ولی همه الهی‌اند و تفاوت در ظرایف و درجات تکامل است. اینجا یقیناً حسابداری ملی فرق می‌کند چون منطق فرق می‌کند. ما به این بومی‌سازی مبنایی می‌گوئیم. قطعاً چیزی که در غرب می‌تواند ثروت تلقی بشود در اینجا می‌تواند فقر باشد یا بالعکس. بومی‌سازی عملیاتی در واقع همان قبض و بسط دانش اقتصاد مدون غربی و تطبیق آن با کشور خودمان است. در این‌جا خطری وجود دارد و آن این‌که ما از همان تئوری‌ها که مبنای غیر الهی دارند برای موضوعاتی که در یک نظام الهی وجود دارد استفاده می‌کنیم. حالا سراغ بومی‌سازی مبنایی می‌رویم. در بومی‌سازی مبنایی تفاوت در الهی‌بودن نظام در مقایسه با مادی بودن نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. کلام اول این است که ما قائل به این مبنا هستیم یا نیستیم. اگر قائل بودیم آن وقت می‌شود تعریف‌هایی ارائه داد. بحث ما این است که اقتصاد برای چیست؟ قطعاً برای انسان است؛ و اگر ما انسان را خارج از کل نظام اجتماعی اقتصاد در نظر بگیریم آن‌گاه چگونه تعریف خواهد شد؟ حالا انسان چه هدفی دارد؟ اقتصاد غرب می‌گوید انسان می‌خواهد مطلوبیت (utility) خودش را حداکثر کند. روی این موضوع اجماع وجود دارد. می‌خواهند لذت خودشان را از مادیات حداکثر کنند. اگر در غرب اختلافی هست این اختلاف در اصل نیست و در این‌که هدف این است که انسان از دنیا بهتر متمتع شود توافق وجود دارد، اختلاف بر سر راه‌های رسیدن به آن است. مثلاً یک دیدگاه حاکم در غرب این است که اگر فرد به دنبال منافع خود باشد، اجتماع هم از طریق

مکانیزم بازار به منفعت خود می‌رسد و این اندیشه از زمان آدام اسمیت وجود داشته و هنوز هم حامیان زیادی دارد. سوال این است که آیا چنین تعریفی در یک نظام الهی قابل قبول است یا خیر. طبعاً به نظر نمی‌آید که این دیدگاه [مطلوبیت‌گرایانه] که هدف اقتصاد را در غرب شکل می‌دهد در دیدگاه الهی جایگاهی داشته باشد. در تعالیم همه ادیان الهی هدف این است که انسان متعالی شود، یعنی به سمت صفات الهی پیش برود. این ساده‌ترین تعریف از هدف انسان در این ادیان است. انسان باید در جهت معنویت رشد کند و مادیات ابزار این کار است. طبیعتاً انسان گرسنه مشکلاتی دارد. انسان بی‌سواد، انسان بی‌مسکن، انسانی که از هنر دور باشد و ... اما همه این‌ها برای آن هدف الهی است. اگر ما همین هدف را مبنا قرار بدهیم ملاحظه می‌کنیم که خیلی از زمینه‌هایی که امروزه ما به عنوان رشد اقتصادی در نظر می‌گیریم و جزء شاخص رشد GNP به شمار می‌آید، شاخص فقر می‌شود. شما به همین بافت تهران نگاه کنید. به ساختمان‌ها نگاه کنید. ترافیک را نگاه کنید. این ترافیک در شاخص‌ها رشد GNP را نشان می‌دهد. تعداد اتومبیل‌ها و سرمایه‌گذاری روی بزرگراه‌ها این‌ها همه رشد GNP است. در حالی که ما را از معنویت دور می‌کند. این نوع زندگی ما را از معنویت دور می‌کند. نمی‌گذارد ما فکر کنیم. اگر این جریان همان‌طور که در غرب اتفاق می‌افتد ادامه پیدا کند، می‌گویند در سال ۲۰۵۰ در غرب نیمی از مردم، خانواده‌های تک‌نفره دارند. این با تعالیم الهی سازگاری ندارد. شاید تعجب کنید اگر این نکته را بشنوید که شرکت‌های بزرگ الان دارند روی کامپیوترهایی سرمایه‌گذاری می‌کنند که مسائل زناشویی را حل کنند. و از فیزیکدانان و ریاضیدانان برای حل مسائل خانواده‌ها در نیمه دوم قرن بیست و یکم کمک می‌گیرند. همه این‌ها جزء رشد اقتصادی حساب می‌شود و چون شرکت‌های بزرگ می‌دانند دنیا به آن سمت پیش می‌رود، از آن‌جا که صرفاً به دنبال منافع خودشان هستند در این زمینه سرمایه‌گذاری می‌کنند. آیا منفعت جمعی تامین می‌شود؟ جمع همه با هم نابود می‌شود. یا اگر هم نابود نشود از آن مسیر الهی دور می‌شود. ممکن است کسی

بگویند اصلاً خانواده مهم نیست. ولی از دیدگاه ما خانواده اصل است. موازین اخلاقی اصل است. بنابراین این جریانی که الان تهران در پیش دارد جریانی است که در نیویورک سی سال پیش واقع بود. در لندن بیست سال پیش واقع بوده است. ما هم اکنون داریم به این سمت می‌رویم. نمونه‌هایی از این قبیل وجود دارد که به لحاظ اقتصادی همه ثروت محسوب می‌شوند و در GNP وارد می‌شوند اما به لحاظ الهی همه فقر محسوب می‌شوند. تمامی نظریه‌های اقتصاد سرمایه‌داری بر مبنای تکثر قرار دارند. تنظیم چنان است که تکثر سرمایه حاصل بشود. تکثر سرمایه‌ای که انسان را بدل به سرمایه می‌کند [سرمایه‌ی انسانی]، و از این طریق خود انسان نیز زمینه تکثر سرمایه برای دیگری می‌شود؛ به جای آن که سرمایه برای انسان باشد تا انسان رشد معنوی کند، انسان تبدیل به سرمایه می‌شود. وضع به جایی می‌رسد که خود انگلیسی‌ها رسماً اعلام می‌کنند که اگر مشروب فروشی‌ها تعطیل شوند قطعاً در فاصله چند روز بزرگترین بحران‌های کارگری سراسر انگلیس را فرا می‌گیرد. یعنی چیزی که باعث شده بحران کارگری به وجود نیاید همین الکل است. اقتصاد به اینجا می‌رسد. همین تولید الکل جزء رشد اقتصادی است. بنابراین از این دیدگاه می‌بینیم که بومی‌سازی اقتصاد خیلی فراتر از مساله عملیاتی است. بنابراین بحث من در مجموع این است که بومی‌سازی اقتصاد یک صورت ناقص و اشتباهی از بحث اسلامی کردن اقتصاد است که امروزه به جای آن مطرح شده است. آیا جعل این اصطلاح ریشه‌ای دارد؟ مهم نیست ولی به نظر من شاید ما را از مساله الهی کردن اقتصاد دور می‌کند ولی اگر بخواهیم در همین چهارچوب بومی‌سازی اقتصاد صحبت کنیم من فکر می‌کنم که بومی‌سازی عملیاتی با محدودیت‌های خاص خودش به سرعت خود را نشان می‌دهد و از سوی دیگر بومی‌سازی مبنایی ضرورت خودش را ظاهر می‌سازد.

بومی‌سازی مبنایی را تا چه حدی می‌شود انجام داد؟ بحث ما فقط یک مثال بود در قالب اقتصاد برای انسان، انسانی که بر اساس موازین الهی باید رشد معنوی پیدا کند و اقتصاد ابزار رشد

معنویات است. بر این مبنا ما باید تصرف کنیم و ما به این تصرف، **تصرف مبنایی** می‌گوئیم (ویا قبلاً می‌گفتیم). بحثی که ما در دهه‌ی شصت در قم داشتیم این بود که یک مجموعه‌ای داریم به نام احکام الهی و نیز مجموعه‌ای به نام نظریات اقتصادی داریم. مبنای احکام، کتاب و سنت است و منطقی هم منطق اصولیین است. مبنای نظریات اقتصادی چیست؟ در حوزه اقتصاد سرمایه‌داری مبنا، تکاثر سرمایه است. بنابراین در راستای اینکه در نظریات اقتصادی تصرف مبنایی کنیم به این نتیجه رسیدیم که باید بین احکام الهی و نظریات اقتصادی یک **وحدت مبنایی** پیدا کنیم. آیا این وحدت مبنایی امکان پذیر است؟ از نظر ما این گام نخستین برای شکل دادن اقتصاد اسلامی بود. گرچه به نتیجه نرسیدیم ولی فهمیدیم که پاسخ در این حوزه است. در این مدت بیست و پنج سال در این زمینه زحمات زیادی کشیده شده است. ولی در مجموع باید گفت که برای بومی‌سازی اقتصاد، در حوزه فقه شیعه ما جایی داریم که فقط باید قبول کنیم و تعبد داشته باشیم. در خیلی موارد ما صرفاً باید قبول کنیم آن‌گاه استدلال را ببریم در جهت آن مسیر و این با بومی‌سازی سازگاری ندارد. برای بومی‌سازی بایستی نظریه را تطبیق بدهیم. ما بحثمان در خود تئوری هم هست. در خیلی موارد ما احکامی داریم که ممکن است به لحاظ عقلی نفهمیم یا نپسندیم. در اینجا ما باید حکم را مبنا قرار بدهیم و عقل را به سمت آن حکم ببریم تا آن را کشف کنیم. بنابراین در یک نظام الهی، مساله التزامات قلبی در رتبه اول قرار دارد و استدلالات عقلی به دنبال آن است. این خیلی با بومی‌سازی (عملیاتی) به معنی تطبیق نظریات مبتنی بر اصالت سرمایه و تکاثر در حوزه امور مسلمین متفاوت است.

نقد کنید و حقیقت را ببینید. الان ممکن است شما پرسید چه لزومی دارد که ما خرد و کلان و سنجی و ... را بخوانیم. خیر بلکه بالعکس است. من و شما باید این‌ها را بخوانیم. خرد و کلان و ... در سطح علمی شما نیست و به سرعت بر آن‌ها مسلط می‌شوید و تازه بحث از اینجا آغاز می‌شود که

این‌ها که در این درس‌ها گفته می‌شود اشکالات درونی است و اشکالاتی است که خودشان به خودشان وارد کرده‌اند. حالا اشکالاتی که ما وارد می‌کنیم چیست؟ اهمیت دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع) این است که باید تا مرز دانش را بخوانند ولی از ابتدا با مسائل اسلامی آشنا شوند و هر دو زمینه با هم پیشرفت کند. پس شما باید با علاقه این دانش را بخوانید و با علاقه نسبت به آن تردید داشته باشید. تردید گاهی اوقات از موضع سردی است. تردید می‌کنید و سرد می‌شوید و گاهی اوقات تردید می‌کنید برای این که گرم شوید. آگاهی از این مطالب البته خطر دارد چون تعلق خاطر می‌آورد. به هرچیزی فکر کنید علاقه‌مند می‌شوید. سرمایه‌گذاری فکری تعلق خاطر می‌آورد. فقط در یک گروه است که تعلق خاطر نمی‌آورد و آن گروهی است که قبلاً عاشق شده باشند. یعنی به نوکری اسلام، به نوکری امام زمان (عج)، به افتخار اینکه من مسلمانم و مسلمان خواهم مرد، ایده‌های ما ایده‌های الهی است، ما امیر المومنین (ع) را داریم، دلش معتقد باشد. این دیگر عاشق نظریات غربی نمی‌شود چون قبلاً عاشق شده است. بنابراین چرا الان ما در بومی‌سازی علم اقتصاد اشکالات متعددی داریم؟ برای این که عده‌ای از فارغ التحصیلان، محققین و پژوهشگران هستند که که نه می‌خواهند خلاف این نظریات غربی فکر کنند، نه می‌توانند فکر کنند و نه دیگران می‌گذارند که این‌ها این‌گونه فکر کنند. چرا؟ چون دلباخته این تئوری‌ها شده‌اند. اگر من اکنون به جای شما بودم، شب و روز این دروس را می‌خواندم و استاد مسلم این دروس می‌شدم و آن‌گاه به مبانی می‌اندیشیدم. حقایق بزرگ به راحتی به دست نمی‌آید. علم مانند جواهری زیر کوه است. مولوی در فیه ما فیه می‌گوید اول باید عاشق علم بشوید تا علم حقیقت خودش را به شما نشان دهد. شما الان در یک توقف هستید. راه خروج از این توقف این است: همین درس‌های اقتصاد غرب را با جدیت کامل بخوانید. همچنین با این که درس اقتصاد مارکسیسم جزء برنامه درسی شما نیست، مارکسیسم را باید با دقت بخوانید. چون مثال بارزی از اقتصاد متفاوت با اقتصاد سرمایه‌داری است. متوجه می‌شوید که دنیای

دیگری هم می‌تواند وجود داشته باشد. چطور دنیایی بر مبنای کفر می‌تواند شکل بگیرد ولی بر مبنای

نظام الهی نمی‌تواند شکل بگیرد؟

پرسش و پاسخ:

سوال: چرا شروع ما از نظریات غربی باشد؟ چرا از مبنای اقتصاد اسلامی شروع نکنیم؟ شاید گفته بشود که مبنای مشخص نیست و تدوین نشده است. ولی من اعتقاد این است که سوسیالیسم هم تدوین نشده بود ولی شروع کردند. آن‌ها که شروع کردند مگر اقتصاد سوسیالیستی وجود داشت؟ چرا ما اول نظریات آن‌ها را مطالعه بکنیم و بعد بیاییم سراغ مبنای خودمان؟

پاسخ: ما در قرآن و تعالیم الهی داریم که دو جبهه کفر و ایمان امامانی دارند. جالب است که امامان کفر به خاطر ویژگی‌های شیطانی که در جاذبه‌های دنیوی وجود دارد موفق می‌شوند و موفقیتشان هرچند نسبی است اما بسیار خوب عمل می‌کند. هرچند در نهایت با مشکل مواجه است. من یک مثال ساده می‌زنم: غرب در اقتصاد سرمایه‌داری چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر هرکس به دنبال منافع خودش باشد، منفعت جمع تامین می‌شود. حالا بنده از روی صندلی می‌آیم پایین و روی زمین می‌نشینم. ردیف دوم می‌ایستد تا مرا ببیند. پشت سرش نمی‌بیند. به جلویش می‌گوید بنشین. او هم می‌گوید تو آزادی دنبال منافع خودت باش و تو هم بایست. او هم بر اساس آن ایدئولوژی بلند می‌شود و در نتیجه همه بلند می‌شوند و وقتی ایستادند همه مرا می‌بینند اوضاع فرقی نکرده ولی همه نشستن را از دست دادند. پس این مثال روشنی است از این که همه به دنبال منافع خودشان بودند ولی منفعت جمع تامین نشد. پس ملاحظه می‌کنید که ما مشکل مدیریت فکر داریم. اگر غرب که یک نظام غیر الهی است و تنظیماتش بر اساس تکاثر و اصالت سرمایه است موفق بوده با این که غیر الهی است چون مدیریت داشته است.

گاوس هنگامی که ده ساله بود شهرداری محله‌اش بورس سی‌ساله داد تا او فقط مطالعه کند.

(همزمان با دوره‌ی آغامحمدخان قاجار). غریبان در زمان آغامحمدخان قاجار می‌دانستند چگونه از متفکرین باید حمایت کنند. همین الان ببینید نیروهای فکری در دانشگاه‌های بزرگ دنیا را چگونه جمع‌آوری می‌کنند و زمینه رشدشان را فراهم می‌کنند و چگونه سرمایه‌گذاری می‌کنند. فکر می‌کنید رشد ده نفر از این افراد برای مدت ده سال چقدر هزینه دارد؟ ده نفر انسان باهوش دانشگاهی معتقد به نظام را از سیستم خارج کنید و برای بیست سال در یک الگوی ویژه رشدشان دهید و به این‌ها اجازه کاری جز مطالعه و تفکر ندهید. مغازه ده متری سر آن کوچه را بفروشید سرقفلیش را بگیرید، سرمایه‌گذاری کنید و از بهره آن می‌توانید بیست نابغه را بیست سال تامین مالی کنید. بعضی جوامع برای ده متفکرشان به اندازه سرقلی یک مغازه اهمیت قائل نیستند! ولی غرب این کار را می‌کند. ده‌ها شرکت بزرگ چندملیتی پول می‌دهند تا نوابغی را ببرند و تربیت کنند تا نظام را حفظ کنند چون فهمیدند نظام از طریق نیروهای متفکر حفظ می‌شود. اگر ما تا به حال موفق نبوده‌ایم، اگر دانشگاه امام صادق(ع) تا به حال موفق نبوده برای این است که دانشگاه افراد را می‌آورد و سپس در یک مقطعی رها می‌کند در حالی که بایستی تازه اول کار باشد. منتها در نظام ما این بینش که ما تازه اول کارمان است و بجای این که ما در سطح گسترده تولید کنیم، بیاییم تولید ویژه کنیم وجود ندارد. این تفکر که بیاییم روی نیروی ویژه توجه ویژه کنیم وجود ندارد. اولین کار این است که این نیروها باید مورد توجه دیگران باشند و رشد کنند.

سوال: ما الان اصلاً چیزی به نام اقتصاد اسلامی نداریم. نهاد یا رشته‌ای در این مورد وجود ندارد و تا زمانی که شروع نکنیم، کرسی‌های دروس این درس وجود نخواهند داشت و به همین شکلی که الان هست کاری انجام می‌دهیم و بعد نمی‌دانیم برای کجاست. نمی‌دانیم متعلق به کجا هستیم. نمی‌دانیم چه چیزی را باید رشد بدهیم.

پاسخ: فرمایش شما درست است. عرض بنده هم متفاوت از این نیست. عرض من هم این است که اگر در بومی سازی علم اقتصاد ما به پیشرفت های شایسته ای نرسیدیم یکی از دلایل اصلی آن، این است که هر کار خیری که قرار است ثمرات اخروی داشته باشد، شیطان می آید و کار را خراب می کند. هر کار خیری بخواهید انجام بدهید مشکل است ولی برای هر کار شری زمینه مهیاست. به خاطر این که ما در دنیا هستیم و دنیا محل فساد است. همین امروز اگر شما دانشجویان که توجه به اطرافتان زیاد است، کمی به اطرافتان فکر کنید متوجه می شوید برخی نهادها در خود کشور ما وجود دارند که به سرعت تمام در فضای دانشگاهی جلو می روند و پیش بینی من این است که در فاصله حداکثر پانزده سال چیزی به نام دانشگاه امام صادق (ع) موضوعیت نخواهد داشت. چنان برنامه ریزی هایی برای تربیت نیروی انسانی از نوع دیگر می شود. اما ما این کار را نمی کنیم چون کار خیر است. در کار خیر هزاران مشکل به وجود می آید. بنابراین این کار همت جمعی می خواهد، برنامه ریزی می خواهد ولی چون خیر است باز هم شیطان نمی گذارد.

سوال: آقای دکتر مرزهای دانش در حوزه علم اقتصاد محدود نیست. آیا عمر ما کفاف می دهد که بخواهیم انتهای دانش را یاد بگیریم و بعد برگردیم و بگوییم حالا می خواهیم تولید کنیم؟

پاسخ: من پاسخ شما را با تجربه خودم می گویم و آن این است که اگر تقوا و احساس بندگی وجود داشته باشد، همه این مسائل حل می شود. هم مسلط به مرز می شوید و هم نقد خواهید کرد و هم حقایقی دیگر برایتان مکشوف می شود. حد و مرزی هم ندارد. جای است که خداوند خودش کمک می کند. من وقتی به خودم مراجعه می کنم می بینم جایی که آن احساس را داشتم یک گام من هزار گام می شد و ثمرات عظیم داشت. اگر نشد جایی بود که من تقوا را کنار گذاشتم و از غیر خدا کمک می خواستم. پس اگر کوشش کنید به نتیجه می رسید. منتها شما باید از خدا کمک بخواهید. اگر یک نفر از شما زندگیش را بر این مبنا شکل دهد، آن فرد حرکتی را به وجود می آورد که برای یک

تاریخ سرنوشت‌ساز می‌شود. پاسخ من این است که به این محاسبات دنیوی توجه نکنید. فقط یک حرف و آن این که برای خدا کار کنید.

«والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته»

بومی سازی علم اقتصاد در ایران